

چرا سگان ایرانی «پارس» می‌کنند؟

دکتر فریدون اکبری شلدره*

چکیده

سال‌هاست که ما ایرانیان و پارسی‌زبانان، واژه‌ی پارس و پارسی را پاره‌ای از هویت فرهنگی و تاریخ ادبیات خود می‌دانیم و آن را به آبشخورهای دیرین فرهنگ ایران زمین پیوند می‌زنیم و خود را مردانی از سرزمین پارس و زبان خویش را «پارسی یا فارسی» می‌خوانیم. البته که این همه، درست است و گذشته، تاریخ و مرده ریگ فرهنگی و آثار گرانبار ادبی، گواهی بر راستی آن است؛ اما چه شده است که:

- ترکیب شگفت «پارس کردن» بر زبان ما جاری شده است؟! چرا سگان ما پارسیان، پارس می‌کنند؟
- از چه هنگام، سگان ما پارس کردن را آغاز کرده‌اند؟
- پیش از پارس کردن، سگان و دیگر حیوانات، چه آوایی بر می‌آورده‌اند؟
- آیا ترکیب پارس کردن، برآمده از «پاس» به معنای «نگهبانی» و نتیجه‌ی یک تحوّل آوایی در زبان است؟

سال‌هاست که این مسأله در ذهنم پدیدار شده است و همواره در پی یافتن پاسخ بوده‌ام. این نوشته، در پی پاسخ به پرسش‌های بالا، سامان یافته است. در این جستار، نمونه‌های فراوانی از نثر و شعر گذشتگان تا به امروز را بررسی کرده و نشان داده‌ایم که «پارس کردن» به معنای عوعوی سگ،

*استادیار زبان و ادبیات فارسی و عضو هیئت علمی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

akbari_fe@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۵



پیشینه‌ی کهنی ندارد و تقریباً از روزگار قاجار، بر سر زبان‌ها افتاده و پس از آن، تا به اکنون، بر حسب یک عادت زبانی، رواج یافته است.

کلید واژه: آوا، بانگ، پاس، پارس، پارس کردن، عف عفا، علا، عوعو.

مقدمه

زبان، پدیده‌ای زنده، زایا و سازه مند و نظام دار است «نظامی ساخت بنیان و ریاضی گونه، نظامی برای ایجاد ارتباط و نظامی شناختی» (دیرمقدم، ۱۳۷۸، ص ۱۳) که در پیکره‌ی اجتماع انسانی، کارایی و روایی دارد ۱ و همانند جامعه‌ی بشری، دگردیسی و ستد و داد، از ویژگی‌های آن است.

زبان بشری از سه بافت (لایه یا سطح) سامان یافته است:

الف) بافت آوایی، قلمرو صوتی یا واجی زبان است.

ب) بافت دستوری، پهنه‌ی صرف و نحو و هنجارهای نحوی زبان است.

پ) بافت معنایی، جهان و اندرونی معنایی واژگان و تفاوت‌های کاربرستی آن است.

این سطوح سه گانه‌ی زبان در داد و ستدها و فرایند تحوّل و گشتار تاریخی، نقش مهمی را بر عهده دارند و زبان مانند جامعه‌ی انسانی دست خوش تاخت و تاز و یورش بیگانگان و یا دگرشدگی و انقلاب از درون می‌شود؛ همان گونه که نظام اجتماعی، نیروهایی مراقب، پاسبان و محافظ برای حفظ و پاسداشت هویت، آداب و هنجارهای خود دارد، زبان هم به طور طبیعی از راه این سه بافت، در حفظ و پایایی ماهیت و بافتار خویش پیوسته می‌کوشد.^۲

اما میزان ماندگاری و مقاومت هر کدام از سطوح زبان در برابر جریان تحوّل در گذر زمان و هجوم عناصر زبان‌های دیگر، یک سان نیست. لایه‌های دستوری و آوایی هر زبانی قدرت نفوذناپذیری و استواری بیش تری دارند، به ویژه سطح آوایی زبان، اگرچه الگوهای هجایی و بافت صوتی بسیار محدودی دارد اما پایداری آن بیش تر از سطوح دیگر است و شاید بتوان گفت آخرین برج و بارویی که از هر زبان برجای می‌ماند، قلمرو آوایی و الگوی هجایی آن است.^۳



آسیب پذیرترین و شاید شناورترین لایه‌ی زبان، سطح معنایی و واژگانی است. به همین روی است که هر عصر و دوره و حتی هر طبقه‌ی اجتماعی، گنجینه‌ی واژگانی ویژه‌ای دارند که از دید بسامد با دوره یا طبقه‌ی دیگر متفاوت است.

آن چنان که گفته شد، زبان، پدیده‌ای «زنده» است. یعنی هر یک از اندام واره‌های آن زیست و پویایی دارند. واژگان یک زبان هم زایش و بالش و فرسایش دارند. برخی از کلمات، اندکی می‌پایند و برخی دیربازند. برخی توتم و تابو می‌شوند و برخی دیگر، دست فرسود اهل کوی و برزن اند. بعضی از واژه‌ها پرکارتر از بعضی دیگراند و دال‌هایی هستند که مدلول‌های فراوانی را فرا می‌خوانند. البته همه‌ی این‌ها بیانگر آن است که رنگارنگی و گوناگونی قلمرو کلمات زبان و کاربرد آن‌ها بسیار زیاد است و گاهی هم این رنگ آمیزی‌ها به خواست و گرایش گروه‌هایی خاص در جامعه و همگون با اغراض آنان انجام می‌پذیرد و زمانی هم از سوی نهادهای رسمی، خیزشی آگاهانه صورت می‌گیرد و همسو با نیازهای جامعه‌ی زبانی، واژگانی تولید می‌شوند، نظیر تلاش‌های ارجمندی که فرهنگستان زبان و ادب فارسی انجام می‌دهد. بنابراین، واژگان زبان را از دید تحوّل و دگردیسی معنایی در گستره‌ی زمانی می‌توان در دسته‌های زیر، جای داد:

(۱) واژه‌های بی‌تغییر معنایی و ثابت و موجود در زبان مانند: آب، اسب، درخت و.....

(۲) واژه‌های فراموش شده و مردود از زبان مثل آزنداک، آخشیح و.....

(۳) واژه‌های تحوّل یافته‌ی معنایی مثل شوخ، رند و.....

(۴) واژه‌های تحوّل یافته‌ی معنایی با حفظ معنای گذشته مانند رکاب، یخچال و.....

(۵) واژه‌های جدید و نوپدید مانند رایانه، پیامک، نمابر و.....

بر پایه‌ی بخش بندی‌های یادشده در قلمرو تحوّل معنایی واژگان، می‌خواهیم کلمه‌ی «پارس و مصدر پارس کردن/ زدن» را در زبان فارسی بررسی کنیم و بدانیم از منظر تاریخی (در زمانی) و گشتارهای معنایی، چه فراز و فرودهایی را پس سر گذرانده است.



پیشینه‌ی «پارس» و «پارس کردن»

پارس

- ۱) به معنی فارس است که شیراز و توابع آن است و صفاهان و کرمان و یزد را نیز گویند.
 - ۲) و نام جانوری است شکاری، کوچک تر از پلنگ و او را یوز هم می گویند. (برهان، ۱۳۶۱، ص ۳۴۹)
 - ۳) آواز سگ، بانگ سگ، علا لای سگ، عوعو، هههف، ععفف، و غوغ، و عوع، و کوک، نوف.
 - ۴) صورتی دیگر از کلمه‌ی فارس است. منسوب به قوم پارس از قبایل آریایی ایران و سپس کلمه بر تمام مملکت ایران اطلاق شده است. (دهخدا، ۱۳۳۹، ذیل پارس)
 - ۵) نام قوم ایرانی ساکن جنوب ایران و مسکن قوم مذکور.
 - ۶) یوز پلنگ.
- آواز سگ، عوعو، هههف، و غوغ، و عوع، و کوک، نوف. (معین، ۱۳۶۴، ذیل پارس)

پارس کردن

- عوعو کردن سگ، نوفیدن، بانگ کردن سگ به شب چون غریبی نزدیک شود. امثال: «سگ، در خانه‌ی صاحبش پارس می کند». (دهخدا، ۱۳۳۳، ذیل پارس کردن)
- در امثال و حکم دهخدا «پارس کردن» به کار نرفته است.
- در فرهنگ‌های «لغت فرس»، «برهان قاطع»، «بهار عجم»، «فرهنگ نظام»، «غیاث اللغات»، «مجمع الفُرس»، «آندراج»، «صحاح فرس» و در «فرهنگ عوام» گردآوری امیر قلی امینی، ترکیب «پارس کردن» نیامده است.

سیری در فرهنگ‌های معاصر

فرهنگ بزرگ سخن

پارس pārs: صدای سگ، عوعو.

پارس کردن (مصدر فعل لازم): عوعو کردن.



در همین فرهنگ (ص ۵۱۱۹ ج ۵) زیر واژه‌ی «عوعو» آمده است: پارس کردن. (انوری، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳۵)

فرهنگ فارسی عامیانه

پارس: عوعوی سگ، واق واق.

عوعو (نام آوا): صدای سگ، پارس. (نجفی، ۱۳۷۸، ج دوم، ص ۱۰۳۴)

فرهنگ فارسی امروز

پارس pārs: ا، بانگ سگ، عوعو.

توجه: جالب است که در این فرهنگ فقط همین یک معنا برای واژه‌ی پارس ثبت شده است و این توهم را به ذهن می‌آورد که در فارسی معاصر امروز، واژه‌ی «پارس» تنها برای همین معنی به کار

می‌رود. اما در ذیل واژه‌ی «پارسی» pārsi می‌خوانیم: (۱) فارسی

(۲) زرتشتی، به ویژه زرتشتی مقیم هند. (صدری افشار، ۱۳۷۳، ص ۲۴۹)

فرهنگ فارسی عمید

پارس: بانگ سگ در موقع حمله، عوعو سگ.

پارس کردن: عوعو کردن سگ هنگامی که بیگانه‌ای را در خانه‌ی صاحب خود ببیند. (عمید، ۱۳۶۵، ص ۴۹۵)

کتاب کوچه

پارس pārs: آواز سگ، عوعو سگ.

تعبیرات مصدری پارس: خوابیده پارس کردن، پارس کردن. (شاملو، ۱۳۸۰، ص ۸۴)

فرهنگ عامه و امثال

- سگ که پیر شد، از جلو هاف هاف می‌کند، از عقب زیر زیر.

- سگ لابد و کاروان گذرد (لابد = لاود)



آن چه قابل تأمل است این است که نام آوا یا اسم صوتی که برای صدای سگ به کار می‌رود «هاپ هاپ» و «واق واق» یا «عوعو» و از این گونه است. آیا این خود نمی‌تواند دلیلی باشد بر ساختگی و غیر طبیعی بودن ترکیب «پارس کردن»؟ چون همین نام آواها به صورت فعلی هم به کار می‌روند؛ مثلاً می‌گوییم: سگ، هاپ هاپ/ واق واق یا عوعو می‌کرد.^۴

وحیدیان کامیار در باره‌ی نام آوا و اهمیت کاربردی آن می‌نویسد: «نام آوا واژه است اما نه واژه‌ی معمولی زبان، واژه‌ای است طبیعی و واقعی، نه قراردادی و مصنوعی. در مورد اهمیت نام آوا همین قدر اشاره کنیم که اولاً هرچیز طبیعی بر مصنوعی آن برتری دارد. ثانیاً در واژه‌های عادی میان لفظ و معنی فاصله است و رابطه‌ی غیر مستقیم مثلاً میان لفظ «خنده» با مفهوم خارجی آن (عمل خندیدن) رابطه‌ی مستقیم و طبیعی وجود ندارد. خنده دال است و مفهوم آن مدلول، اما تلفظ واژه‌ی «قاه قاه» خود عمل خندیدن است، صدای آن است». (وحیدیان، ۱۳۷۵، ص ۱۲)

ایشان سپس در بخش فرهنگ نام آواها، واژه‌های زیر را به عنوان نام آوای بانگ سگ و حتی با ذکر معنای «پارس و پارس کردن» آورده است:

«عوعو، عف کردن، عفعف، هاف هاف، عوعو کردن، واغ واغ، وغ زدن، وک وک، هاپ هاپ».

پارس کردن در انگلیسی

در فرهنگ «آریانپور» «فارسی به انگلیسی» برای «پارس کردن، عوعو کردن، زوزه کشیدن» آمده است:

To bark , to howl , to yelp

در فرهنگ معاصر «هزاره»، انگلیسی - فارسی (حق شناس ۱۳۷۹) واژه‌های بالا چنین معنی شده‌اند:^۵

۱- پارس، عوعو، واق واق ۲- پارس کردن، صدا کردن، فریاد زدن: bark

۱- زوزه، جیغ، فریاد ۲- زوزه کشیدن، جیغ کشیدن، فریاد کشیدن: howl

۱- فریاد، جیغ، زوزه ۲) فریاد زدن، جیغ زدن، زوزه کشیدن: yelp

برابره‌ای واژگانی «پارس و پارس کردن» در متون کهن

۱- در «سیاست‌نامه» برای صدای سگ، فقط یک بار «آواز دادن» به کار رفته است.



و گرگ در میان رمه تاخت، یکی از گوسفندان بگرفت و بدرید و بخورد و سگ هیچ آواز نداد و من... آگاه شدم که تباهی کار من از بی راهی کار سگ بوده است. (نظام الملک، ۱۳۶۴، ۲۷)

۲- در «قابوس‌نامه» چهار بار ترکیب «بانگ سگ» به کار رفته است.

«اگر خواهی که پاره‌ای حلوا به تو دهم تو سگ من باش و او گفتی: من سگ توام. پسر منعم گفت: پس بانگ سگ کن. آن بی چاره بانگ سگ بکردی، وی پاره‌ای حلوا بدو دادی. باز دیگر باره بانگ دیگر بکردی و پاره‌ای دیگر بستدی. همچنین بانگ همی کرد و حلوا همی ستد. (عنصر المعالی، ۱۳۷۵ ص ۲۶۲)

در «کشف المحجوب» (هجویری، ۱۳۷۱)، هجویری برای صدای کلاغ، مرغ، شیر، اذان و داد و فریاد انسان از واژه‌ی «بانگ» بهره برده است. این کاربرد گسترده نشان می‌دهد که در قرن پنجم، کلمه‌ی بانگ گستره‌ی معنایی و شمول وسیعی داشته است:^۶

در «دیوان عنصری بلخی»، «تاریخ بیهقی»، «کلیله و دمنه»، «منطق الطیر» واژه‌ی «پارس» و «پارس کردن» به کار نرفته است.

در تفسیر ابوالفتوح (رازی، ۱۳۲۲)، برای صدای سگ، واژه‌ی بانگ و برای صدای گوساله کلمه‌ی «آواز» به کار رفته است. (ر. ک جلد سوم، ص ۴۰۲ و ص ۵۱۹)

یادآوری این نکته درخور توجه است که در سراسردو جلد کتاب «جامع التواریخ» اثر «رشید الدین فضل الله» (۱۳۶۲)، هرگز واژه‌ی «سگ» با فعل «بانگ کردن، پارس کردن یا آواز دادن» به کار نرفته، ولی برای صدای انسان کلمه‌های بانگ و آواز آمده است.^۷

در کتاب «داراب‌نامه‌ی طرسوسی» از قرن ششم هجری (طرسوسی ۱۳۴۴) چند بار واژه‌ی «سگ» به کار رفته است که در همه‌ی موارد با مصدر «بانگ کردن و به بانگ اندر آوردن» همراه است.^۸

مساله‌ی شایان درنگ این است که در این کتاب کلمه‌ی «پارس» همه جا به معنی «سرزمین و کشور ایران» به کار رفته است.^۹

در «کلیله و دمنه» (منشی، ۱۳۷۰) برای صدای گاو (شنزبه) و پرندگان و دیگر حیوانات لفظ «بانگ»، «بانگ کردن»، «آواز» و «آواز دادن» به کار رفته است (ر. ک: ص ۶۱ و ۷۱، ۱۶۲، ۱۷۰ و ۲۷۶)



حدوداً شش مورد کلمه‌ی «سگ» در کلیله آمده اما واژه‌ی «پارس و پارس کردن» هرگز به کار گرفته نشده است.

بانگ در «حدیقه» (سنایی، ۱۳۵۹) هم کاربردی عام دارد، به همین سبب سنایی این واژه را به کلمه‌های سگ، انسان و نماز افزوده است.^{۱۰}

نظامی گنجهای نیز کلمه‌ی «بانگ» را با همین نگاه، برای صدای انسان و حیوان و نیز اشیا به کار بسته است.^{۱۱}

مولانا جلال‌الدین در «فیه ما فیه» (مولوی، ۱۳۶۹، ص ۱۵۲) هم واژه‌ی «بانگ» را در معنای عام «صدا» به کار برده و به طور یکسان به انسان و حیوان نسبت داده است.^{۱۲}

در «نفحات الانس» جامی (۱۳۳۷) برای صدای سگ «بانگ» و برای گربه و گرگ هم «بانگ کردن» و «آواز دادن» را به کار می‌گیرد.^{۱۳}

«روح‌الارواح» (سمعی، ۱۳۶۸) اثری از قرن ششم است؛ در حکایتی از این کتاب می‌خوانیم: مدتی مدید آن درویش بدان کوی می‌رفت... سگکی بود در آن محلت، چون آن درویش را از دور بدیدی بانگ و مشغله درگرفتی. (ص ۳۵)

در ترجمه‌ی «رساله‌ی قشیری» (قشیری، ۱۳۶۱) که مربوط به نیمه‌ی قرن ششم هجری است و نیز در متن «سمک عیار» (ارجانی، ۱۳۴۳) همچنان لفظ «بانگ» کاربردی فراگیر دارد و برای هر نوع صدا به کار می‌رود.^{۱۴}

عطار نیشابوری (۱۳۳۹، ص ۲۷) در «الهی نامه»، «در خروش آمدن» را به سگ نسبت داده است. بر پایه‌ی آنچه از منابع نثر و نظم قدما آورده‌ایم، دریافت می‌شود که «بانگ زدن»، «بانگ کردن» و «آواز دادن» در معنی عام و باگستره‌ی معنایی فراخ هم برای انسان و هم برای حیوان و اشیا کاربرد فراوان داشته است.



پاس و پاس داشتن

آیا واژه‌ی «پاس» (به معنای نگهبانی و مراقبت) می‌تواند پیوندی با «پارس» در «پارس کردن» داشته باشد و بهانه‌ای برای تداعی و تبادر واژه‌ی «پارس» و نشانیدن آن در کنار کلمه‌ی «سگ» و جواز برای «پارس کردن» در دوره‌های بعد بوده باشد؟! به کاربرد این واژه در نمونه‌های زیر توجه کنید:

همر هست باشم و ز دزد و هراس کم ز سگ مر تو را ندارم پاس
بس عجب نبود از چنین باشم گر کنم با سگی قرین باشم
خفته اصحاب کهف و سگ بیدار پاس همراه داشت بر در غار
(حدیقه، ص ۴۸۲)

در منطق الطیر (عطار ۱۳۸۴) نیز «پاس داشتن» در معنای «مراقبت و نگهبانی کردن» به کار گرفته شده است. عطار، در توصیف احوال خلیفه‌ی دوم، می‌گوید:

شب برفتی دل ز خود برداشتی جمله‌ی شب پاس لشگر داشتی
(ص ۲۸)

در سمک عیار (ارجانی، ۱۳۴۳) هم کلمه‌ی پاس به همین معنا آمده است:

«ساقوط» را گفتند ساعتی ما را پاس داری کن تا ما یک زمان آسایش کنیم. ساقوط گفت فرمان بردارم. (ص ۱۲۶)

«چون سمک به بالا آمد یارخ را در پیش سرای رها کرد تا او باز آید. یارخ از این جانب بدان جانب می‌گردید. روزافزون با خود گفت عظیم بی عقل است. پدیدار است که هرگز این کار نکرده است. هر که به دزدی رود چنین نکند، پندارد که پاس می‌دارد. اگر کسی او را ببند سمک را هلاک کنند» (ص ۱۳۱).

نکته‌ای که ما را به گمان می‌افکند این است که «پاس» از گذشته با مصدر «داشتن» و ساخت‌های دیگر آن به کار گرفته می‌شود؛ مثل پاس داشتن، پاس داری؛ ولی «پارس» فقط با همکرد فعلی «کردن و زدن» به کار رفته است.

آیا می‌توان گفت چون بانگ کردن سگان با عمل مراقبت و پاسبانی همراه است به مجاز و اندک اندک کلمه‌ی «پارس» جایگزین آن شده است یعنی بانگ کرد، مراقبت کرد و پاس داشت؟!



در «فرهنگ واژگان گری و گُردی (علیرضایی ۱۳۷۷)»: کلمه‌ی «پارس» نیامده است ولی جالب است که زیر واژه‌ی «پاس» می‌خوانیم: پاس pās: پارس سگ، آوای سگ. (ص ۳۹)

البته گمان می‌کنیم واژه‌ی یاد شده با چنین معنایی، امروزی است و از زبان رسمی و فارسی معیار بدان راه یافته است و واژه‌ی بومی و محلی و کهن نیست، شاید کوتاه شده‌ی کلمه‌ی «پارس» است. اگر این حدس درست باشد، در گُردی و لری باید به دنبال واژه‌ای کهن تر برای «بانگ سگ» بگردیم.

سگِ پارسی خوان

خاقانی شروانی (خاقانی، ۱۳۶۹) در قصیده‌ای که با بیت

«شبروان در صبح صادق کعبه‌ی جان دیده اند / صبح را چون مُحرمان کعبه عریان دیده اند»
آغاز می‌شود در ضمن وصف کعبه و ستایش حضرت محمد مصطفی (ص) می‌گوید:
«بنده خاقانی سگ تازیست بر درگاه او / بخ بخ آن تازی سگی کش پارسی خوان دیده‌اند»

(ص ۹۵)

شاعر در این بیت از سر تواضع و فروتنی خود را «سگ تازی پارسی خوان» خوانده است. اما نکته‌ی درخور توجه این است که در متون کهن، آن چنان که پژوهش‌های ما نشان می‌دهد، این نخستین بار است که «پارسی خوان» به سگ نسبت داده شده است. آیا معنایی که امروزه در زبان فارسی از کلمه‌ی «پارس» در پیوند با «صدای سگ» به جای «عوعو» به کار می‌رود به صورت ایهامی در ذهن خاقانی بوده است؟!

چنین برداشتی، روا نیست؛ زیرا «پارس» در متون کهن به این مفهوم کاربردی نداشته است و تاکنون نمونه‌ای برای آن نیافته‌ایم و بعید به نظر می‌آید که خاقانی هم این معنا را، حتی به «ایهام» اراده کرده باشد. اکنون پرسشی که خارخارِ ذهن است؛ این است که آیا احتمال دارد که «پارس کردن» به جای «بانگ کردن» و سپس به معنی «عوعوی سگ» از این جا برآمده باشد؟!

خاقانی در قصیده‌ای دیگر، همین ترکیب «پارسی خوان» را به «سگ» بازخوانده است:
مرا صبحدم شاهد جان نماید / دم عاشق و بسوی پاکان نماید



چو کعبه است بزمش که خاقانی آن جا
سگ تازی پارسی خوان نماید
چو راوی خاقانی آوا برآرد
صریر شاه ایران نماید

(همان، ص ۵۳۴)

البته «خاقانی» در یک مورد هم واژه‌ی «عفف» را برای صدای سگ به کار برده است:
سگ عففک کند چو بدو نانکی دهی
دم لابگک کند بنشیند پس درک

(همان، ص ۷۸۱)

افزون بر آن چه پیش تر از این در باره‌ی کاربرد واژه‌ی بانگ در زبان مولانا یاد کرده ایم، شایسته است فریاد آوریم که مولوی برای آوای سگ، کلمه‌های علاعلا، عوعو و غوغا را نیز در «مثنوی معنوی» به کار بسته است:^{۱۵}

درشب مهتاب، مه را در سماک
از سگان و عوعو ایشان چه باک؟

سگ وظیفه‌ی خود به جا می‌آورد
مه وظیفه‌ی خود به رخ می‌گسترده

(دفتر دوم، ب ۴۱۷ و ۴۱۸)

آقای کریم زمانی (زمانی، ۱۳۷۹) در توضیح بیت شماره ۴۱۷ دفتر دوم (درشب مهتاب...) می‌نویسد:
«در شب مهتاب که ماه بر اوج آسمان است، از سگ‌ها و پارس کردن آن‌ها چه باکی دارد؟»
(ص ۱۳۷)

سعدی در گلستان و غزلیات (سعدی، ۱۳۷۶) حدود ۲۳ بار واژه پارس را فقط به معنای سرزمین ایران و فارس به کار گرفت و در بوستان (سعدی، ۱۳۶۹) از واژه‌های نباح، آواز و بانگ برای صدای سگ، بهره برده است.:

ز ویرانه‌ی عارض ژنده پوش
یکی را نباح سگ آمد به گوش

نپنداری‌ای دیده‌ی روشنم
کز ایدر سگ آواز کرد، این منم

چو سگ بر درش بانگ کردم بسی
که مسکین تر از سگ ندیدم کسی

(ص ۱۲۹، ب ۲۳۳۹ به بعد).

محتشم کاشانی (محتشم، ۱۳۷۰، ص ۱۶ و ۴۵۶) برای آوای سگ از لفظ «فغان و غوغا» سود برده است



محتشم «گرفتنِ سگ» را به معنی حمله بردن بر بیگانه و بانگ بر آوردن نیز به کار برده است، همین معنا امروزه در مازندران هم روایی دارد؛ مثلاً هرگاه سگ با بیگانه یا غریبی روبرو شود، بانگ مخصوص برمی آورد و حمله می کند که در این حالت می گویند: «سگ گِرَنه sag gerne (= سگ بانگ برآورد، عوعومی کند و دارد حمله می کند)؛ «گیرش سگ» یعنی حالت بانگ کردن و خشم گرفتن سگ. محتشم می گوید:

گررانده‌ی این در نیم، از چیست که امشب با سگت چون آشنایی می کنم، بیگانه سان می گیرم
(دیوان، رساله‌ی نقل عشاق، ص ۷۹)

نکته‌ی قابل توجه این است که کلمه‌ی «سگ» از واژگان پرکاربرد دیوان محتشم است. حتی در «رساله‌ی جلالیه» و «نقل عشاق» نیز از این واژه به عنوان دربان معشوق استفاده کرده، ولی بیشترین کاربرد آن در غزلیات است؛ لیکن در همه‌ی موارد واژه‌های فغان، آواز، آوا و ساخت‌های «گرفتن» را برای صدای سگ به کار برده است.^{۱۶}

شیخ بهایی (۱۳۶۱ ص ۱۲۷) که در قرن دهم و یازدهم می زیست (ظاهراً در گذشته ۱۰۳۰ قمری) برای صدای سگ، «عف عف» را به کار گرفته است.

در کتاب «رستم التواریخ» (رستم الحکما، ۱۳۸۰) که در سال‌های ۱۱۹۳ تا ۱۱۹۹ ه. قمری تالیف شده است، می خوانیم: «در شب پنجم، دیوانه وار از جامه‌ی خواب بیرون آمده به جانب طویله روان شد... ناگاه سگی که در آن طویله بود، عف عف کنان دوید و پای آن جناب [فاضل فقیه] را برگرفت». (ص ۳۰۲، ۳۰۳).

«ادیب الممالک فراهانی» (گرمارودی، ۱۳۸۴) در «نکوهش عدلیه‌ی عصر قاجار» به تاریخ ۳ ذی القعدة ۱۳۳۰ می گوید:

وزیر، زیرلحاف از هوی سخن گوید اگرچه حق نتوان گفت جز به زیر لحاف
مسافران را عوعوکنان به راه از دور شونند همچون سگان قبیله بر اضیاف
(ص ۲۷۳)

همچنین در «ترکیب بندی» می گوید:



تا توانی چو سگ بلای، که بحر به دهان سگان نجس نشود
(ص ۴۸۹)

مرحوم آخوند ملا محمد حجه الاسلام (نیر، ۱۳۸۶)، پدر میرزا محمد تقی نیر (۱۲۴۷-۱۳۱۲ ق) در غزلی به مطلع:

کرد خور عشق دوست از افق دل ظهور ساحت جان را گرفت پرتو الله نور...
در بیت پایانی می‌گوید:

تا که شنید این سرود اهل عناد و حسود رفت به چرخ کبود، عفف کلب عقور
(ص ۲۳۵)

مصحح محترم در پا نوشت آورده است: عفف: بانگ سگ، پارس.

تا این جا، دیدیم که شاعران و نویسندگان، جز خاقانی و البته آن هم با ترکیب «پارسی خوان» به معنایی و قصدی دیگر، از مصدر «پارس کردن/ زدن» و مشتقات آن برای بانگ و صدای سگ استفاده نکرده اند و تا کنون نمونه‌ای نیافته‌ایم که مربوط به پیش از دوره‌ی قاجاریه باشد و ترکیب «پارس کردن» را برای صدای سگ به کار بسته باشد.

پاس، پارس، پارس کردن یا پارس زدن

با بررسی متون کهن تاریخ ادبیات فارسی دیده‌ایم که در هیچ یک از آثار قدما، چه در قلمرو شعر و چه در پهنه‌ی نثر، هرگز واژه‌ی «پاس»، «پارس» و «پارس کردن» برای نامیدن صدای سگ و یا چیزی نزدیک به این معنی، به کار نرفته است. نخستین جایی که در این پژوهش، به کاربرد این واژه (پارس) با معنایی معادل بانگ سگ، عوعو و دیگر نام آواهای مشابه آن برخوردیم، کتاب «مسالك المحسنين» (عبدالرحيم طالبوف ۱۲۵۰ تا ۱۳۲۸ قمری) است:

«دیدیم از دور تقریباً در مسافت ربع فرسخ در دامنه‌ی کوه چادر زیاد اکراد نمایان شد، مشعوف شدیم. صد سگ درنده ما را استقبال کردند، حمله می‌نمودند، روی ما برمی‌جستند، پارس می‌زدند، از چادرها دیدند، چند نفر دویدند، دور ما را گرفتند، پرسیدند: در میان ما آشنا دارید؟
گفتم: مهمان خدا هستیم». (طالبوف، ۲۵۳۶، ص ۱۵۴)^{۱۷}



مؤلف کتاب «شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجاریه» (مستوفی، ۱۳۷۷) که در سال ۱۳۲۹ شمسی در گذشته و تاریخ کتابت این اثر را سال ۱۳۲۱ شمسی در سن ۶۶ سالگی خود ذکر کرده است، در شرح احوال «میرزا رضای کلهر» می‌نویسد: «میرزا سگی به اسم شنگول داشت. جای این سگ اکثر پشت در خانه بود. به مجرد این که دست به در می‌خورد صدای پارس شنگول بلند می‌شد. اگر در هم باز بود شنگول مانع ورود غریبه به خانه می‌شد.» (ص ۲۳۹)

گویی از این زمان به بعد، واژه‌ی پارس و ترکیب‌های فعلی آن، روایی بیشتر یافته و به زبان نویسندگان صاحب سبک و عنوان و نشان دار، به ویژه در زبان نثر، راه پیدا کرده است.^{۱۸}

دکتر علی اشرف صادقی در پژوهشی به موضوع یک تحوّل آوایی در زبان فارسی «فرایند افزوده شدن صامت (ر) به بعضی از کلمات»، پرداخته و از ظهور یک صامت {ر} زاید و غیر اصلی در تعدادی از کلمات خبر داده است و بر این باور است که: واج /ر/ در واژه‌ی پارس به جای پاس به معنی نگهبانی (که در کتاب سمک عیار، ج ۲: ۴۲۸ به کار رفته) و کلماتی مانند آمارس به جای آماس، فرساده به جای فساد و اژدها به جای اژدها، صامت غیر اصلی و نتیجه‌ی یک تحوّل آوایی در زبان است و به نظر می‌رسد که در دوره‌ی و احتمالاً در منطقه‌ای یا مناطقی از قلمرو زبان فارسی، هنگام تلفظ این گونه کلمات بعد از این مصوّت‌ها نیز نوک زبان به لرزه در می‌آمده و این لرزه به شکل {ر} شنیده شده و سپس به همین صورت، تولید و تلفظ شده است (صادقی، ۱۳۸۴).

نتیجه‌گیری

با بررسی نمونه‌هایی از سده‌های چهارم، پنجم هجری تا دوره‌ی معاصر و جستجو در فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌ها دریافتیم که از گذشته‌های دور، واژه‌های: بانگ، آوا، عوعو، عفعف و کلمه‌هایی نظیر آن، برای صدای سگ به کار می‌رفته است و هنوز هم این واژگان، زنده و رایج اند؛ اما در سراسر تاریخ ادبیات فارسی، ترکیب غریب و نسخه‌ی «پارس کردن/ زدن» پیشینه‌ای نداشته است و آن چنان که پژوهش ما نشان می‌دهد، تقریباً تا پایان دوره‌ی صفویه و آغاز دوره‌ی قاجار و مشروطه، بدون تغییر و با همان معنای کهن کاربرد داشته است و از این پس، گویی به دلایل ناشناخته، انحرافی در کاربرد و حوزه‌ی معنایی این واژه، پدیدار گشته و «پارس» در معنای «صدای سگ»



کاربرد یافته است. پس این کلمه با حفظ معنای کهن خود و کارایی و روایی آن تا به اکنون، از روزگار مشروطه به این سو، معنا و کاربردی شگفت و نوپدید هم یافته است! بربنیان این پژوهش، تقریباً از روزگار قاجار با «مسالک المحسنین» و سپس با «شرح زندگانی من»، این ترکیب، وارد نوشتار فارسی شده است و پس از آن، از راه زبان رسمی درس خوانندگان و طبقه‌ی روشنفکر جامعه، در سطح گسترده‌تری رواج یافت و اندک اندک وارد زبان و کاربرد عامه شده است؛ اگر چه هنوز هم در کاربرد طبقه‌ی سنتی و مردم عوام، نام آواهایی نظیر هاپ و هاپ، عوعو و... پرکاربردتر است و ترکیب «پارس کردن» برای آن‌ها، بیگانه است؛ (انحراف در زبان از راه درس خواننده‌های جامعه ایجاد شد).

اکنون باید به این بیندیشیم که چگونه این کاربرد به زبان فارسی راه یافته است و ما چه رفتاری باید با آن داشته باشیم؟

این که افرادی به نشان انتقاد یا طعنه و مسخره، این ترکیب را بر زبان رانده، دیگران، بی‌خبر از آن پیشینه و پس زمینه‌ها و بر پایه‌ی عادت زبانی، این ترکیب به ظاهر زیبا و فریبا را تکرار کرده باشند، هنوز به درستی روشن نیست..

نکته‌ی دیگری که از دید زبان آموزی و تاثیر زبان دوم و مساله‌ی دوزبانگی (Bilingual)^{۱۹} قابل درنگ و بررسی است، این است که طالبوف (نویسنده‌ی مسالک المحسنین)، چون در جامعه‌ی زبانی غیرفارسی، پرورده شده است، در ترکیب سازی و کاربرد زبان فارسی، سایه‌ای از زبان مادری را با خود به همراه داشته، این ترکیب را نیز تحت تاثیر همان زبان به کار بسته است.^{۲۰}

پانوشتها

- (۱) «داگلاس براون»، در تعریف زبان می‌گوید: این که گفته شود زبان یعنی ایجاد ارتباط نظام مند با استفاده از علائم آوایی، بسیار ساده انگارانه است. (براون، ۱۳۸۱، ص ۵)
- (۲) در کتاب «در آمدی بر زبان شناسی همگانی» هویت انسان به ماهیت زبان، پیوند داده شده است: «ما در دنیایی از زبان زندگی می‌کنیم...؛ بیش از هر خصیصه‌ی دیگری، ناطق بودن، انسان را از دیگر حیوانات متمایز می‌کند. برای درک انسانیت باید زبان را بفهمیم، زبانی که مشخصه‌ی انسان



است...؛ طبق فلسفه‌ای که در اسطوره‌ها و ادیان بسیاری از مردم بیان شده است، زبان است که منشأ زندگی و قدرت انسان است. بعضی از آفریقایی‌ها، نوزاد انسان را «kuntu» یعنی یک «چیز» می‌نامند که هنوز «munta» یعنی یک «شخص» نیست و فقط از طریق عمل یادگیری این نوزاد تبدیل به یک انسان می‌شود. (فرامکین، ۱۳۷۶، ص ۱۷)

۳) «آندره مارتینه، معتقد است که زبان در هر لحظه در حال دگردیسی است، وی می‌نویسد: «هرزبانی به مرور زمان دگرگون می‌شود...؛ هر زبانی، در هر لحظه تغییر می‌کند، با این همه هیچ کس چنین احساسی ندارد که زبانی که بدان سخن می‌گوید در طول زندگی تغییر می‌کند...؛ واقعیت این است که هر زبانی در هر لحظه، دستخوش تحوّل است... همه چیز در زبان تغییر تواند کرد. (مارتینه، ۱۳۸۰، صص ۱۰، ۲۴۸ و ۲۴۹)

جولیا اس، فالک در کتاب «زبان‌شناسی و زبان» نیز در این زمینه می‌گوید: تحوّل، ممکن است در همه‌ی جنبه‌های زبان رخ دهد: در تلفظ، در نحو، در واژگان. از میان این سه حوزه، تحولات واژگانی بیش از همه مشهود است و تقریباً همه روزه می‌توان شاهد آن بود. (فالک، ۱۳۷۷ ص ۷۹ و ۸۰)

۴) قرض‌گیری، صرف، اشتقاق، ترکیب، گسترش، تخصیص و طرق مختلف کوتاه‌سازی، همه در ایجاد واژه‌های جدید، نقش مهمی ایفا می‌کنند. همه‌ی زبان‌ها حداقل برخی از این فرایندها را به کار می‌بندند. کم‌استعمال‌ترین شیوه‌ی واژه‌سازی ابداع (coining) است که در آن واژه بدون زمینه‌ی قبلی ایجاد می‌شود. از واژه‌های زبان دیگری استفاده نمی‌کند یا تکواژه‌ها و واژه‌های مورد استفاده در زبان خود را نیز به کار نمی‌گیرد.

نام آوا (onomatopoeia) نوعی ابداع تحوّل یافته است که در آن، واژه بر اثر تقلید صوت طبیعی خاصی به وجود می‌آید. فرایند نام آوا، همانند قرض‌گیری و شیوه‌های مختلف ایجاد واژه‌ی جدید براساس واژه‌های قدیمی‌تر، الگویی را مورد استفاده قرار می‌دهد که شالوده‌ی واژه‌ی جدید را تشکیل می‌دهد اما برخلاف فرایندهای واژه‌سازی دیگر، فرایند نام آوا «برون زبانی» (extralinguistic) است؛ یعنی منشأ آن در خارج از خود زبان واقع است، واژه‌هایی که نماینده‌ی صداهای حیوانات است در اصل به منظور تقلید از صوت‌های طبیعی به کار برده



شده‌اند...؛ برخی معتقدند که انسان اولیه نخست از طریق تقلید صوت‌های طبیعی استفاده از زبان را آغاز کرد. هیچ شاهده‌ی بر تأیید این نظریه، (یعنی نظریه‌ی عوعو (bow-bow theory) در مورد پیدایش زبان وجود ندارد، نیز به همین ترتیب برای تأیید نظریه‌ی هاه‌هاه (pooh-pooh theory) این که زبان از ناله و غرولند و جیغ و فریادهای شادی نشأت گرفته است، یا نظریه‌ی دینگ دینگ (ding-ding theory) این که مردم به هنگام مشاهده‌ی برخی از اشیاء، بی اختیار صداهایی از خود بروز دادند و این صداها به تدریج، مقام واژه را کسب کرده و حاکی از اشیاء شدند) وجود ندارد... هرگز نمی‌توان آن‌ها را تأیید یا رد کرد. (فالک، ۱۳۷۷، ص ۹۵ و ۹۶) و یکتوریا فرامکین و دیگران در کتاب «در آمدی بر زبان شناسی همگانی» «نام آوا»ها را تقلیدی از اصوات طبیعی و بازتابی از نظام صوتی خاص هر زبان می‌دانند. (ر. ک: فرامکین، ۱۳۷۶، ص ۲۰، ۲۱ و ۲۲)

۵) «call» در انگلیسی به معنای «صدا، آوا، صدا کردن» و «پیام، خبر و تلفن زدن» است و حتی (call off) به معنای صدا کردن سگ و غیره هم کاربرد دارد (ر. ک: فرهنگ معاصر هزاره) جالب است که در برخی از نواحی ایران (مانند مازندران) برای صدای گرگ و سگ، واژه «کال» را به کار می‌برند. مثلاً «کال کشیدن» یعنی بانگ برآوردن، زوزه کشیدن. آیا این دو واژه پیوندی با هم دارند؟!

به نظر می‌رسد گونه‌ای تقابل در این جا وجود دارد. ایرانی می‌گوید: «سگ کال می‌کشد» و آن دیگری می‌گوید: «سگ پارس می‌کند»!

۶) برای نمونه‌های بیش تر به صفحات ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۶۴، ۲۱۴، ۲۴۱، ۲۴۴، ۴۱۰ و ۴۶۲ کشف المحجوب بنگرید.

۷) برای نمونه به صفحه‌ی ۲۸۱ و ۲۸۲ جلد نخست و صفحه‌ی ۲۸۶ و ۳۰۹ جلد دوم جامع التوایخ نگاه کنید.

۸) برای مشاهده‌ی نمونه به صفحه‌های ۳۵۱، ۳۴۱، ۳۳۴ و ۳۵۳ همان کتاب مراجعه شود.

۹) بنگرید به صفحات ۴۳، ۶۳، ۸۹، ۹۰، ۱۳۳ و ۱۳۵ جلد اول همان کتاب.

۱۰) بنگرید به حدیقه‌ی سنایی صفحات ۱۴۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۸ و ۳۷۱.



- (۱۱) برای نمونه به صفحه‌های ۶۲، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۶۲ و ۱۶۹ خسرو و شیرین نگاه کنید.
- (۱۲) مولانا در مثنوی واژه‌های «بانگ، آواز و ندا» را برای صدای انسان و حیوان آورده است؛ مثلاً بنگرید به دفتر پنجم بیت‌های ۱۴۴۸ تا ۱۴۵۱، بیت ۳۰۰۳ و ۳۰۰۴.
- (۱۳) برای دیدن نمونه‌های متن نفحات الانس به صفحه‌های ۸۸، ۹۳، ۱۴۸ و ۱۶۳ همین کتاب بنگرید.
- (۱۴) نمونه‌های ترجمه‌ی رساله‌ی قشیریه را می‌توانید در صفحه ۲۱، ۴۷، ۲۵۸، ۴۲۵ و ۶۳۵ آن کتاب، پی‌بگیرید و برای متن سمک عیار، نمونه وار بنگرید به جلد ۱ صفحات ۵، ۱۸، ۲۰، ۳۰، ۴۰، ۴۱، ۴۳ و ۴۶ و جلد ۲ ص ۱۹، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱ و...
- (۱۵) برای نمونه‌های دیگر از مثنوی معنوی به دفتر سوم بیت ۲۸۲ و ۲۸۳ و دفتر ششم بیت‌های ۱۲، ۱۳ و ۱۴ رجوع نمایید. در غزلیات شمس ۲۳/۷ مولانا کلمه‌های وع و آواز را برای بانگ سگ استفاده کرده است.
- (۱۶) چندی پیش، سفری به کشور فارسی زبان تاجیکستان داشته‌ام (اردیبهشت ۱۳۸۷)؛ از چند نفر که همگی تحصیلات عالی دانشگاهی داشته‌اند، پرسیدم: شما به صدای سگ، چه می‌گویید؟ گفتند: برای آن، دو کلمه داریم: آوا و آواز.
- (۱۷) آیا می‌توان به کارگیری «پارس زدن» برای بانگ سگ، را به ناآگاهی و عدم تأمل در کاربست واژه یا نداشتن تبخّر و تحصیلات کافی، از سوی طالبوف نسبت داد؟ صاحب کتاب «از صبا تا نیما» در ص ۲۹۸ جلد نخست، به هنگام بحث در باره‌ی عبدالرحیم طالبوف و کتاب «مسالك المحسنين» می‌نویسد: «طالبوف در زبان و ادبیات فارسی تبخّر و تحصیلات کافی نداشت و تنها در اثر کثرت مطالعه و اطلاع بر اوضاع دنیا از دریچه‌ی زبان و ادبیات روسی، ذوق و قریحه‌ی فطری و بیشتر در سایه‌ی انشای ساده و بی‌تکلف خود، توانست سبک تازه در ادبیات فارسی به وجود آورد».
- خود او در نامه‌ای به تاریخ ۱۶ رمضان سال ۱۳۱۶ ه ق به میرزا یوسف خان اعتصام الملک نوشته، می‌گوید: «بنده به زبان روسی آشنا هستم. فرانسه نمی‌دانم و خطّ روسی را بسیار بد می‌نویسم، خطّ ایرانی طبیعی بنده نیز تعریفی ندارد. عربی را هیچ بلد نیستم، فارسی را معلوم است؛ چنان می‌دانم



که عرب فرانسه را. با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زور مداومت، بعضی آثار محقّر به یادگار، گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل نموده، بنده را «مهندس انشای جدید» بدانند. طالبوف، آذربایجانی و ترک زبان بوده و عمر خود را در خاک روسیه و دور از محیط ایران به سر برده...؛ نثر طالبوف به حدّ کمال خود نرسیده و در اختیار لغات و ترکیب کلمات، نیم‌رنگی از پارسی‌گویی دانشمندان ترکی زبان ایران در آن دیده می‌شود و نیز در نوشته‌های او غفلت و تسامح و اغلاط انشایی کم نیست». (آرین پور، همان، ص ۲۹۹)

(۱۸) در این جا، ناگزیر به چند نمونه بسنده می‌کنیم:

«عباس یمنی شریف»، حتّی کلمه‌ی «پارس» را برای صدای چرندگان و درندگان نیز به کار برده است. وی درباره کاربرد زبان طبیعی یا زبان آواها و پیوند آن با شعر کودک می‌گوید: «اوزان شعر هر محیط از صداها و آواهای همانند و مکرّر طبیعی یا غیر طبیعی که در آن محیط پدید می‌آید، گرفته شده یاد می‌شود؛ مثلاً صدای کبوتر و... یا نعره، شیهه، میومیو و پارس چرندگان و درندگان و حیوانات اهلی...». (یمنی شریف، ۱۳۷۱، ص ۳۵)

دکتر شفیع کدکنی (۱۳۷۲) در توضیح بیت زیر از قصاید سنایی؛

به جز پنجه‌ی مرگ، بازت که خرد
ز مشتی سگ کاهل کاهدانی

(ص ۲۱۳)

می‌نویسد: «سگ کاهدانی»: سگی که آن را در کاهدان حبس می‌کرده اند و غذایی می‌داده اند، تنبل و بی حرکت بوده و جز پارس کردن، کاری نداشته است. (ص ۴۶۶)

البته دکتر شفیع کدکنی در ترجمه‌ی «کشف الاسرار عن حکم الطیور و الازهار» اثر عزّ الدین عبدالسلام بن احمد ابن غانم مقدّسی (معروف به ابن غانم) «در گذشته به سال ۶۷۸، که در مقدمه‌ی منطق الطیّر عطار (عطار ۱۳۸۴) آن را آورده، در بخشی از این ترجمه (ص ۱۳۵ تا ۱۶۲)، واژه‌های بانگ، صدا و پاسداری را نیز برای سگ به کار گرفته است: «[هدهد می‌گوید] تو نیز می‌سزد که نصیحت مرا بپذیری و مراقب اخلاق خویش باشی و بیاموزی هر نیکی را در هر کجا و از هر که هست حتّی اگر در بانگ سگان باشد یا در طنین بال مگس که این مایه عبرت تو را بس.



گفت در این خطاب و جواب بودم که ناگاه صدای سگی را شنیدم که...؛ مرا مخاطب کرد و گفت...؛ پیوسته پاسدار ایشان بوده‌ام.» (ص ۱۵۶)

البته در میان نویسندگان معاصر، بسیاری هم هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه از کاربرد «پارس کردن»، تن زده اند و به جای آن نام آواهای معادل را به کار گرفته اند؛ مانند:

- جمال زاده در داستان «خانه به دوش» از مجموعه‌ی «کهنه و نو». (جمال زاده، ۲۵۳۷، ص ۱۲۳)

- صادق هدایت در نیرنگستان. (هدایت، ۱۳۴۲، ص ۶۹ و ۱۳۹)

- رضا سید حسینی در مکتب‌های ادبی (سیدحسینی، ۱۳۸۱، ص ۴۷)

- مرادی کرمانی (۱۳۷۲، ص ۵۹) در داستان آن خمره و در مجموعه داستان «لبخند انار»، داستان «مادر» (ص ۱۵۲ و ۱۵۴).

- آیت الله حسن‌زاده آملی، در یکی از جلسات درس خود که به هنگام سحر در ماه مبارک رمضان (شب پانزدهم ۱۳۸۴/۷/۲۷) از تلویزیون پخش می‌شد، (در نقل روایتی) گفتند: «شخصی گفت: من عواء اهل نار را می‌شنوم.» سپس در توضیح لغت «عوا» افزود: «عوا با «ع» به معنی: «زوزه‌ی سگ و گرگ». بنابراین، ایشان در ترجمه‌ی واژه‌ی یاد شده، کلمه‌ی «زوزه» را بر جای آن آوردند نه «پارس کردن» را.

۱۹) لئونارد بلومفیلد (Bloomfield) زبان‌شناس و روان‌شناس رفتارگرای امریکایی می‌گوید: دو زبانه، کسی است که بر دو زبان به طور کامل و مساوی مسلط باشد؛ یعنی هر دو زبان را بفهمد، به آن‌ها تکلم کند و بتواند به آن دو زبان، مطالبی بخواند و بنویسد. (ساغروانیان، ۱۳۶۹، ص ۲۰۲).
یحیی مدرس‌ی در توضیح دو زبانه می‌نویسد: معمولاً اصطلاح دو زبانی را در مورد افراد یا اجتماعاتی به کار می‌گیرند که از دو زبان در ارتباط استفاده می‌کنند. (مدرس‌ی، ۱۳۶۸، ص ۲۶).

۲۰) باقر مومنی در مقدمه‌ی خود بر «مسالک المحسنین» می‌نویسد:

طالبوف از شانزده سالگی به بعد در قفقاز می‌زیسته، با زبان‌های روسی و فرانسوی و عربی آشنا بوده و به فارسی چیز می‌نوشته و چنان که معلوم است، ترکی آذربایجانی زبان مادریش بوده است. کتاب مسالک المحسنین یکی از آثار ادبی معروف عصر انقلاب مشروطیت است که برخلاف



ادبیات متعارف آن زمان به زبان ساده نوشته شده است... با این همه در موارد بسیار، اثری از زبان ترکی آذربایجانی در آن دیده می‌شود. (طالبوف، ۲۵۳۶، ص ۵ و ۳)

فهرست منابع

- آراین پور، یحیی، (۱۳۷۲)، از صبا تا نیما، جلد اول، انتشارات زوآر، تهران، چاپ چهارم.
- ارّجانی، فرامرزبن خداداد، (۱۳۴۳)، سمک عیار، با مقدمه و تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، چاپ دانشگاه تهران
- انوری، حسن، (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی حسن انوری، تهران، نشر سخن.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی، (۱۳۶۱)، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهارم.
- براون، اچ، داگلاس، (۱۳۸۱)، اصول یادگیری و آموزش زبان، مترجم دکتر منصور فهیم، انتشارات رهنما، چاپ چهارم.
- بهار، محمد تقی، (۱۳۷۰)، سبک‌شناسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم،
- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۳۷)، نفحات الانس، تصحیح مهدی توحیدی پور، انتشارات کتاب فروشی محمودی.
- جمال زاده، محمدعلی، (۲۵۳۷)، کهنه و نو، انتشارات نوین، چاپ؟.
- حق شناس، علی محمد، (۱۳۸۰)، و دیگران، فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی - فارسی، موسسه‌ی فرهنگ معاصر، تهران، چاپ اول.
- خاقانی شروانی، (۱۳۶۸)، دیوان خاقانی، به تصحیح دکتر ضیاالدین سجادی، انتشارات زوآر، چاپ سوم، تهران.
- خواجه نظام الملک، (۱۳۶۴)، سیاست نامه، به کوشش جعفر شعار، چاپ امیرکبیر، چاپ سوم.
- دبیرمقدم، دکتر محمد، (۱۳۷۸)، زبان شناسی نظری (پیدایش و تکوین دستورزایشی)، انتشارات سخن، تهران، چاپ اول.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۳۹)، لغت نامه، زیر نظر دکتر محمد معین، چاپ خانه‌ی دانشگاه تهران.



- رازی، جمال الدین ابوالفتوح، (۱۳۲۲)، تفسیر ابوالفتوح رازی، به نصیح مهدی الهی قمشه ای، کتاب فروشی علمی، چاپ دوم، جلد ۳.
- رستم الحکما، آصف، محمدهاشم، (۱۳۸۰)، رستم التواریخ، به اهتمام عزیزالله عزیززاده، انتشارات فردوس، تهران، چاپ اول، (این کتاب در سال‌های ۱۱۹۳ تا ۱۱۹۹ هجری قمری، تالیف شده است اما مولف بار دیگر در سال ۱۲۱۵ قمری آن را ویرایش نهایی کرده است).
- رشید الدین فضل الله، (۱۳۶۲)، جامع التواریخ، جلد اول و دوم، دنیای کتاب، چاپ اول، س ۱۳۶۲. (این کتاب در پایان قرن ششم (به سال ۵۹۹ ق) نوشته شد).
- زمانی، کریم، (۱۳۷۹)، شرح جامع مثنوی، انتشارات اطلاعات، چاپ هفتم.
- ساغروانیان، جلیل، (۱۳۶۹) فرهنگ اصطلاحات زبان شناسی، نما، مشهد.
- سعدی شیرازی، (۱۳۶۹)، بوستان، تصحیح: غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ چهارم.
- سعدی شیرازی، (۱۳۷۶)، کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات ققنوس، تهران، چاپ ششم.
- سمعانی، ابوالقاسم عبدالله بن المظفر، (۱۳۶۸)، روح الارواح، به کوشش نجیب مایل هروی، انتشارات علمی، تهران.
- سنایی، (۱۳۵۹)، حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- سید حسینی، رضا، (۱۳۸۱)، مکتب‌های ادبی، انتشارات نگاه، ج اول، چاپ دوازدهم.
- شاملو، احمد با همکاری آیدا سرکیسیان، (۱۳۸۰)، کتاب کوچه، انتشارات مازیار، چاپ دوم.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۲)، تازیانه‌های سلوک، انتشارات آگاه، تهران، چاپ اول.
- شیخ بهایی، (۱۳۶۱)، کلیات شیخ بهایی، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات چکامه، چاپ دوم.
- صادقی، علی اشرف، (۱۳۸۴)، یک تحوّل آوایی دیگر زبان فارسی: افزوده شدن صامت «ر» به بعضی از کلمات، مجله‌ی زبان شناسی، سال بیستم، ش اول (شماره پیاپی ۳۹)، ص ۱۶ - ۱.



- صدری افشار، غلامحسین، (۱۳۷۳)، و دیگران، فرهنگ فارسی امروز، موسسه نشر کلمه، چاپ اول.
- طالبوف، عبدالرحیم، (۲۵۳۶)، مسالک المحسنین، انتشارات شبگیر، تهران، چاپ دوم، (اولین چاپ این کتاب سال ۱۳۲۳ ه ق در قاهره مصر انجام شد).
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۳۹)، ترجمه‌ی تفسیر طبری، به اهتمام حبیب یغمایی، انتشارات دانشگاه تهران.
- طرسوسی، ابوطاهر محمدبن حسن بن علی بن موسی، (۱۳۴۴)، داراب نامه‌ی طرسوسی، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۳۹)، الهی نامه، به تصحیح فؤاد روحانی، تهران، زوآر.
- عطار، فریدالدین (۱۳۸۴)، منطق الطیر، به تصحیح و تعلیقات و مقدمه شفیع کدکنی، انتشارات سخن، ویرایش دوم.
- علیرضایی، کرم (۱۳۷۷)، فرهنگ واژگان لری و کردی، انتشارات شیداسب، تهران، چاپ اول.
- عمید، حسن، (۱۳۶۵)، فرهنگ عمید، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، جلد اول.
- عنصرالمعالی، (۱۳۷۵)، قابوس نامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم.
- عنصری بلخی، (۱۳۶۳)، دیوان عنصری، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، کتابخانه‌ی سنایی، چاپ دوم.
- فاطمی، دکتر سید حسین، (۱۳۶۴)، تصویر گری در غزلیات شمس، امیر کبیر.
- فالک، جولیا اس، (۱۳۷۷)، زبان شناسی و زبان، ترجمه خسرو غلامعلی زاده، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ پنجم.
- قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۶۱)، ترجمه‌ی رساله‌ی قشیریه، به اهتمام فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- مارتینه، آندره، (۱۳۸۰)، مبانی زبان شناسی عمومی، برگردان از هرمز میلانیان، انتشارات هرمس، چاپ اول.



- محتشم کاشانی، (۱۳۷۰)، دیوان، تصحیح مهرعلی گرکانی، انتشارات سنایی، تهران، چاپ سوّم.
- مدرس رضوی، تعلیقات حدیقه الحقیقه، ناشر علمی، بی تا.
- مدرسی، یحیی، (۱۳۶۸)، در آمدی بر جامعه شناسی زبان، موسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- مرادی کرمانی، هوشنگ، (۱۳۷۵)، داستان آن خُمره، کانون پرورش فکری، چاپ سوّم.
- مستوفی، عبدالله، (۱۳۷۷)، شرح زندگانی من، همان، انتشارات زوار، چاپ چهارم.
- معین، محمّد، (۱۳۶۴)، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هفتم.
- منشی، ابوالمعالی نصرالله، (۱۳۷۰)، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، چاپ نهم.
- موسوی گرمارودی، سیدعلی، (۱۳۸۴)، زندگی و شعر ادیب الممالک فراهانی (جلد دوم) انتشارات قدیانی، تهران، چاپ اوّل.
- - مولوی، جلال الدّین، (۱۳۷۸)، مثنوی معنوی، به تصحیح و پیش گفتار عبدالکریم سروش، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ پنجم.
- مولوی، جلال الدّین، (۱۳۶۹)، فیه ما فیه، با تصحیح و حواشی بدیع الزّمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ ششم.
- ناصرخسرو قبادیانی، (۱۳۶۵)، دیوان اشعار، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ دانشگاه تهران.
- نجفی، ابوالحسن، (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، انتشارات نیلوفر، ج اوّل، چاپ اوّل.
- نیر، میرزا محمّد تقی حجّه الاسلام، (۱۳۸۶)، دیوان نیر، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: هیئت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، ناشر مؤسسه شمس الشوی، تهران، چاپ اوّل.
- وحیدیان کامیار، تقی، (۱۳۷۵)، فرهنگ نام آواها در زبان فارسی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اوّل.



- ویکتوریا فرامکین و رابرت رادمن، (۱۳۷۶)، درآمدی بر زبان شناسی همگانی، مترجم علی بهرامی، انتشارات رهنما، تهران، چاپ اول.
- هجویری غزنوی، علی، (۱۳۷۱)، کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، انتشارات طهوری، چاپ دوم.
- هدایت، صادق، (۱۳۴۲)، نیرنگستان، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم.
- یمینی شریف، عباس، (۱۳۷۱)، نیم قرن در باغ شعر کودکان، تهران، روش نو.